

اگرچه ممیزی کتاب کودک و نوجوان در کشور ما مشکل اصلی پدیدآورندگان این حوزه به شمار نمی‌رود، اما به دلیل وضعیت ویژه‌مان، در بازار کتاب کودک و نوجوان تأثیر زیادی گذاشته است. تغییر و تحولات به وجود آمده در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سالهای بعد از انقلاب اسلامی باعث شده است که نوسانات زیادی در سیاستهای ممیزی کتاب کودک به وجود آید و این نوسانات بر کتابهای فوق به شدت تأثیرگذار

بوده است. اگر از این زاویه به بحث نگاه کنیم، «ممیزی» یکی از مهمترین مسائل کتاب کودک و نوجوان است. به همین دلیل میزگردی با شرکت مصطفی رحماندوست، محمد محمدی و علی اصغر سیدآبادی تشکیل داده‌ایم و به بررسی ممیزی، فواید و مضرات و چگونگی اعمال آن پرداخته‌ایم.

ادبیات کودک از ممیزی دولتی تا نظارت مدنی

میزگردی با حضور:

مصطفی رحماندوست
محمد محمدی
علی اصغر سیدآبادی

کودک تحمیل شده است؟ اینها بحثهایی است که به طور جداگانه به آنها می‌پردازیم. در مورد نظارت هم، باید ببینیم که شکلهای مناسب نظارت کدامند و در چه صورتی همراه با رشد است و به بهبود شرایط ادبیات کودکان کمک می‌کند. ولی من ترجیح می‌دهم که از مسئله ممیزی شروع کنیم، ممیزی در ادبیات کودکان، یعنی همین چیزی که وجود دارد. چون من در حال حاضر مشغول کاری راجع به تاریخ ادبیات کودکان هستم و الان روی دوره مشروطیت کار می‌کنم، با مسئله سانسور در زمان ناصرالدین شاه آشنا و درگیر شده‌ام.

حدود صد و سی، چهل سال است که ما با واژه سانسور یا ممیزی درگیر هستیم؛ یعنی از آن روزی که ناصرالدین شاه رسماً دستور می‌دهد، بر آن معدود روزنامه‌های آن زمان سانسور اعمال

سیدآبادی: بحث ما «ممیزی کتابهای کودک و نوجوان» است که البته با عنوان نظارت هم از آن نام برده‌اند ولی ممیزی لفظ مناسبتری به نظر می‌رسد؛ چرا که ممیزی ناظر بر بررسی پیش از چاپ است، در حالی که نظارت در هر مرحله‌ای امکان دارد. به هر حال فکر می‌کنم بهتر باشد که بحث را با مفهوم ممیزی شروع کنیم.

محمدی: من هم فکر می‌کنم که واژه ممیزی مناسبتر باشد تا نظارت. چون، نظارت یک بار مثبت دارد، ولی ممیزی حداقل در فرهنگ ما با بار منفی شناخته می‌شود.

امروز ما درگیر این مقوله هستیم که آیا در جامعه خودمان باید بر ادبیات کودکان ممیزی حاکم باشد؟ اگر بایست، چه ویژگیهای دارد؟ یا اینکه چنین ضرورتی وجود ندارد و وجود ممیزی بر ادبیات

دیگر وجود دارد که غیررسمی هستند و چون غیررسمی هستند. اصلاً قبول نمی‌کنند که چنین چیزی وجود دارد. البته زمان دارد تغییر می‌کند و بار بعضی از این ممیزی‌های غیررسمی، دارد کمتر می‌شود، چون ذهنیت بعضی از مراکز تغییر می‌کند.

سیدآبادی: آقای محمدی از دو نوع ممیزی نام

بشود. در این مورد من یک سند پیدا کرده‌ام: کتاب از صبا تا نسا.

در کتاب معاصر آثار تألیف «اعتمادالسلطنه» باب هشتم صفحه ۱۱۸ نیز آمده است:

«در اوایل طلوع بصر این دولت مقرر گردیده که هیچ کتابی و جدیده اعلامی و امثال ذالک در هر کارخانه از مطابع جمیعہ سالک محروسه ایران مطبوع



برندند: یکی رسمی و یکی غیررسمی. من فکر می‌کنم، آن دومی را نمی‌توان ممیزی نامید. البته نمی‌دانم چه عنوانی برای آن می‌توان پیدا کرد. اما ما باید درباره ممیزی رسمی صحبت کنیم که از طرف دولت اعمال می‌شود و قاعدتاً از تعریف شروع کنیم بهتر است.

رحماندوست: به اعتقاد بنده تعریف ممیزی این است که دولت با فراهم آوردن مقدماتی، تمهیدی فراهم کند که حق نظارت بر کتاب و مطبوعات را داشته باشد. یعنی قوانینی را به تصویب برساند که بنابر آن قوانین کسی به عنوان نماینده دولت بتواند برای کسی به نام نویسنده و یا هنرمند تعیین تکلیف کند.

همین‌جا عرض بکنم، این نوع از نظارت که

پسند. الا پس از ملاحظه مدیر این اداره و امضای او.» ببینید، انکار که بر این سند زمان نگذشته است. یعنی همین امروز هم من نویسنده یک کتابی چیزی داشته باشم، باید بیرم آن وزارتخانه مربوطه و اجازه‌اش را بگیرم، البته به نظر من تا اینجا مشکلی نیست، چون به هر حال یک نظامی وجود دارد که می‌گوید این شرایط هست و شما باید بیاوید این اجازه را بگیرید. اما در این نظام، آسیبهایی به ادبیات وارد می‌شود. اینکه اصلاً سانسور چطور می‌تواند، حیات پویا یا زنده ادبیات را بگیرد، بحث جداگانه‌ای است. اما مقاسفانه در صحنه ادبیات کودکان جامعه ما، جدای از ممیزی رسمی که از طرف وزارت ارشاد امروز اعمال می‌شود، حدود ده، یازده مورد ممیزی



نیست. در مورد حمایت نیز که از وظایف ارشاد است باید ببینیم چقدر حمایت شده یا نشده است. اما در مورد نظارت که به گفته شما بار مثبت دارد. همین بار مثبت توجیه کننده یک سری اعمال و رفتارهایی می‌شود که در واقع همان عملکرد ممیزی است. یعنی ممیزی که بار منفی دارد به کار خود ادامه می‌دهد اما با تغییر نامش به نظارت برای خود مجرای قانونی درست می‌کند.

لذا به نظر من باید بحث را در دو بخش مجزا انجام داد: یکی نظارت دولتی، اعم از اینکه نامش ممیزی باشد یا نظارت و یکی نظارت متخصصان. من یک نظارت یا نوع دیگری از ممیزی را هم به این تقسیم‌بندی اضافه می‌کنم که آقای محمدی با نام نظارت غیررسمی از آن یاد کردند.

در کشورهای فرنگ بحثی به نام فشار افکار عمومی وجود دارد و می‌گویند که افکار عمومی هنرمند را به سویی سوق می‌دهد. این فشار افکار عمومی دو شکل دارد؛ یکی اینکه جوی در جامعه به وجود می‌آید و نویسنده تحت تأثیر آن، چیزی را می‌نویسد یا چیزی را نمی‌نویسد. مثلاً جنگ بر کشوری تحمیل می‌شود. در این جنگ که یک عده بی‌گناه کشته می‌شوند، و یک عده مقاومت می‌کنند، نویسنده تحت تأثیر این جو با جنگ موافقت می‌کند و در جهت آن، مثلاً برای دفاع قلم می‌زند. یا مخالفت می‌کند و آن سوی قضیه جنگ را می‌بیند.

این فشار افکار عمومی جامعه است که او را به سویی سوق می‌دهد. حالا اینکه نویسنده موافق افکار عمومی جامعه یا مخالف آن قلم بزند بحث دیگری است.

ظاهراً الآن مراحل قانونی خودش را طی می‌کند. یعنی نمایندگان مجلس به عنوان نمایندگان مردم در حال تصویب و ابلاغ آن به دولت هستند و دولت خودش را موظف به اجرای آن می‌داند. همان چیزی است که همیشه در تاریخ وجود داشته و زشت بوده است. دلیل زشت بودنش نیز آن است که نمایندگان مجلس هر کشوری که تصویب‌کننده چنین قوانینی بوده‌اند، معمولاً نماینده قشر هنرمند و اهل قلم جامعه نبوده، مصالح و مفاسد را بیشتر از دیدگاه‌های سیاسی نگریده‌اند.

ممیزی که بار منفی دارد، مجراهای قانونی را طی می‌کند تا بار مثبت بگیرد. یکی از مجراهای قانونی ممیزی این است که، نام نظارت به خودش بگیرد. شما در وزارت ارشاد خودمان هم می‌بینید که ارشاد موظف است به هدایت، حمایت و نظارت. حالا در سیاست‌گذارهای کلان بحثی از هدایت نیست. در مورد حمایت نیز که از وظایف ارشاد

رحماندوست: هنوز در این اندیشه هستم که چگونه می‌شود، نظارت نخبگان را مطرح اما نظارت دولتی را منفی دانست، چرا که معمولاً کسانی با دولتها همکاری می‌کنند که از نخبگان و کارشناسان قوی و برجسته به خصوص در چنین حیطه‌هایی نیستند.

دیگری را بگیرند یا نه؟

اگر درباره حق صحبت بشود، سانسور و تمیزی جای خودش را در تعریف این حقها باز و مشخص می‌کند. من درباره کلیت هنر و ادبیات این‌طور فکر می‌کنم. وقتی که به هنر و ادبیات کودکان می‌رسیم، من به این مطلب استناد می‌کنم که کودکان و نوجوانان گروههایی هستند که در نظام جهانی، حمایت از آنها به رسمیت شناخته شده است. مثلاً حمایت از معلمان خیلی مطرح نشده و به رسمیت شناخته نشده است. مگر حرکت صنفی یک گروه معلم که در جایی چیزی خواسته باشند. اما نظام جهانی متفق‌القول به این نبودند که مثلاً ما باید از معلمان حمایت کنیم. نظامهای جهانی برعکس متفق‌القول‌اند که کودکان و نوجوانان موجوداتی هستند که می‌خواهند در آینده همه چرخهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دنیا را بچرخانند. و در عین حال موجوداتی هستند که سخت تأثیرپذیرند و از آن سو سخت آسیب‌پذیر. لذا قوانینی در سطح بین‌المللی برایشان تصویب شده که حمایت از این کودکان و نوجوانان را به صورت یک امر مقبول بین‌المللی قرار بدهد.

بر این مینا عرض می‌کنم که برای حمایت از کودکان و نوجوانان در حیطه ادبیات کودکان و نوجوانان و مقابله با تهاجمی که ممکن است از سوی کسانی با نام نویسنده یا هنرمند به حیطه تأثیرپذیر کودکان و نوجوانان وارد شود، لازم است که کار - نشر ادبیات کودکان و نوجوانان - با همان نظارت نخبگان انجام شود. اما هنوز هم در اندیشه این هستم که چطور می‌شود نظارت نخبگان را مطرح کرد. اما نظارت دولتی را منفی دانست، چرا که معمولاً کسانی با دولتها همکاری می‌کنند که از نخبگان و کارشناسان قوی و برجسته، به خصوص در چنین حیطه‌هایی نیستند، و دولتها هم مجبورند برای اجرای قوانین، یا به حرکت انداختن چرخه اداری خودشان یک نفر

اگر گاهی در میان افکار عمومی گروههایی پیدامی‌شوند که به دلایلی، قدرتها یا تریبونهایی را برای بیان نظرات خودشان دارند و از آنجا فشار ایجاد می‌کنند. این گروهها افکار عمومی جامعه را به جهتی سوق می‌دهند. یا با قدرتهای اقتصادی خاصی که در اختیار دارند می‌توانند مثلاً یک روزنامه‌ای را تعطیل یا راه‌اندازی کنند، ناشری را از کار ببندازند یا نیندازند. بعضی از آنها خودشان را وابسته به جناحها و حرکتهای اجتماعی، سیاسی خاصی می‌دانند که مقبولیتهایی در جامعه داشته‌اند و به عنوان سخنگوی آنها و حقی که نسبت به آن جامعه دارند یا به خاطر اتفاقاتی که در تاریخ این گروهها رخ داده و جامعه را نسبت به آنها مدیون کرده است، حالا به واسطه آن حق‌خواهی صاحب رأی می‌شوند.

من از میان این سه نوع فشاری که به اهل هنر وارد می‌شود، فقط به نظارت متخصصان یا نخبگان اعتقاد دارم. اما نمی‌توانم آن را با صدای بلند داد بزنم، چرا که معتقدم همین حربه‌ای می‌شود در دست نظارتی که بعداً تمیزی خواهد شد. یا نظارت غیرمستقیمی که گروههای فشار متفاوت ایجاد خواهند کرد. به نظر من حتی اگر افکار عمومی معنی خودش را پیدا بکند و جامعه چیزی را بخواهد و با چیزی مخالفت بکند، باز هم هنرمند حق دارد که مخالف جریان عمومی جامعه حرکت بکند و حرفی را بزند تا هنر بتواند تابنده و زنده باشد. حتی اگر زنده و تابنده بوده، به خاطر امکان چنین اراده نظرهایی بوده است. این نظر کلی من در مورد سانسور، تمیزی و نظارت است.

اینجا به نظر من باید به جای سانسور، حتی معنی شود. آیا جلوگیری از کار یک هنرمند حق است؟ - حق فطری را می‌گویم نه حق قانونی را - آیا این حق است که مثلاً نماینده یک طیف فکری یا حتی نخبگان آن طیف فکری جلوی حرکت فکری

را به عنوان کارشناس سرکار بگذارند. حالا آن یک نفر با اتکاء به مدرکش یا حتی گاه بدون آن و تنها با اتکاء به عضویت در گروههای موافق مدیریت آن اداره انتخاب می‌شود. گاهی نیز از بد حادثه کسی پیدا نمی‌شود و هر فردی ممکن است این جا را اشغال کند... لاف‌لر در طول این سالهای گذشته یا قبل از انقلاب تا به امروز شاهد چنین اتفاقیایی بوده‌ام. سیدآبادی: از صحبتهای آقای رحماندوست چنین برمی‌آید که ایشان ممیزی را در حوزه کتابهای بزرگسال به کلی نفی می‌کنند. ولی در حوزه کتابهای کودکان و نوجوانان، قائل به این ممیزی یا قابل به نظارت هستند.

محمدی: من هم ترجیح می‌دهم که از خود واژه ممیزی شروع بکنم. اصولاً سانسور در جامعه ما یک واژه وارداتی است. چون ما درکی از جریده و نشریاتی که تقریباً صد یا دویست سال قبل از ایران، در اروپا پیدا شده بود نداشتیم، همزمان با شروع کار روزنامه‌ها در ایران، صاحبان قدرت آن مقطع زمانی خاص احساس کردند که باید بعضی از اطلاعات به مردم منتقل نشود، چون ممکن است قدرت خودشان به خطر بیفتد و با این احساس آمدند و همان دستوری را دادند که من آن را در ابتدای جلسه خواندم و خواستند که انتشار بعضی از اطلاعات کنترل بشود. پس ممیزی به نوعی یعنی سانسور و به نوعی دیگر یعنی کنترل فرهنگ.

محمدی: حالا در این مقطع تاریخی بحث از بودن یا نبودن سانسور قدری کهنه است، به این علت که دوباره جامعه جهانی دارد چیزی را به ما تحمیل می‌کند و آن انقلاب تکنولوژیکی در عرصه انتقال اطلاعات است.

این مسئله در اروپا هم سابقه دارد و همان‌طور که می‌دانیم متأسفانه در ایران سابقه‌ای طولانی پیدا کرده است. ولی به نظر من درک ما از سانسور در سطحی‌ترین وضعیتش بوده است، مثلاً برداشتی که من از سانسور دارم این است که همیشه حکومتها در ایران، سانسور را با دروازه‌بانی یکی گرفته‌اند. یعنی یک دروازه‌بانی را گذاشته‌اند و گفته‌اند که از این دروازه کدام اطلاعات باید رد شود، جلو کدام اطلاعات باید گرفته شود، کدام اطلاعات یا معدوم بشود یا به هر حال مسدود گذاشته بشود.

در این شرایط، یک چیز دیگری هم در دنیا تغییر کرد. ما بعد از انقلاب صنعتی که اصولاً کل ساختار جامعه بشری را تغییر داد، وارد انقلابی با ابعاد عظیمتر شدیم و آن انقلاب ارتباطات است. همان چیزی که اصطلاحاً «دهکده جهانی» نامیده می‌شود.

در این وضعیت ما نتوانستیم از نظر تاریخی با این مفهوم - سانسور - کنار بیاییم، چون همیشه با آن سروکار داشتیم و بسته به طبع صاحبان قدرت، گاهی این شدید بوده و گاهی یک مقدار از شدت آن کاسته شده است. ولی اکنون در یک مقطع تاریخی خاص، یعنی در آستانه قرن



وجود دارد. یعنی حتی روی غذایی که به دست کودک می‌دهیم، نظارت وجود دارد.

همه‌جای دنیا این نوع نظارت اعمال می‌شود اما شکل اعمال آن در دنیای غرب، بسیار پیچیده است. آنها ساز و کارهای پیچیده‌ای را انتخاب کرده‌اند. یکی از این ساز و کارهای پیچیده همین نظارتی است که جای کنترل فرهنگ آمد. آنها مسئله تولید فرهنگ را مطرح کردند و فرهنگهای موازی به وجود آوردند.

آنها با تولید فرهنگ توانستند بر آن نگرش سنتی از واژه سانسور که همیشه با ارباب و زور و با دروازه‌بان و داروغه همراه بود، پیروز بشوند و نوع پیچیده آن را اعمال کنند.

ولی متأسفانه در جامعه ما هیچ وقت تولید فرهنگ، به آن مفهوم قوی پیدا نشد و شکل سنتی کنترل فرهنگ که از زمان ناصرالدین شاه باب بود، هیچ تغییر ماهیتی پیدا نکرد و به همان شکل ماند. خوب، حالا در این دوران که همه چیز بدون آنکه بخواهیم تغییر می‌کند، با این انتقال اطلاعات چه باید بکنیم؟

من می‌خواهم بگویم این بحث ممیزی کتاب کودک که اشاره کردم حداقل در سالهای بعد از انقلاب شکلهای مختلفی داشته است، می‌تواند بیشتر یک ممیزی غیررسمی باشد.

من می‌خواهم به عنوان یک نویسنده و پژوهشگر، بگویم در حدود ده یا دوازده سالی که کار کتاب کودک می‌کنم، چه نوع ممیزی را بر خودم احساس کرده‌ام. این می‌تواند از جنبه تاریخی اهمیت داشته باشد، و در ضمن به آن مؤسسات غیررسمی که این کار - اعمال ممیزی - را می‌کنند، ولی هیچ نوع پاسخی به من نویسنده نمی‌دهند، نوعی آگاهی بدهد.

من در حوزه کتاب کودک حدود یازده نوع ممیزی را تشخیص دادم. اول، ممیزی دولتی یا رسمی است که وزارت ارشاد اعمال می‌کند و

بسیست و یکم میلادی، واژه سانسور دارد رنگ می‌بازد و این هم به خاطر تکامل تکنولوژی است. حالا در این مقطع ما چه بخواهیم چه نخواهیم، ابزاری در حال ساخته شدن است که انتقال اطلاعات را به شیوه‌های نوین ممکن می‌کند و اگر حکومتها بخواهند که با موضوع سانسور کنار بیایند، باید برداشت جدیدی از آن داشته باشند. اگر هم که نخواهند کنار بیایند، خود این واژه تغییر ماهیت خواهد داد.

من در مونیخ که بودم روزی به یک فروشگاه بزرگ لوازم الکترونیکی رفتم، و دیدم آنجا یک چیزهایی به اندازه کتاب گذاشته‌اند. گفتم که اینها چی هستند. گفتند که نسل جدید آنتن‌های ماهواره‌ای‌اند، به قد یک کتاب. ولی می‌گفتند که قدرتش ده برابر و بیست برابر این آنتن‌های بشقابی بزرگ است! ببینید، خود تکنولوژی دارد یک چیزی را عوض می‌کند و در این مقطع تاریخی ما می‌خواهیم بگویم که آیا سانسور باید باشد یا نباشد.

به نظر من این نوع بحث یک قدری کهنه شده است، چون جامعه جهانی دارد چیز دیگری را به ما تحمیل می‌کند و آن انقلاب تکنولوژیکی در عرصه انتقال اطلاعات است. یعنی فرض بکنید در ده سال آینده با پیشرفت شبکه اینترنت و تسهیلات دیگر، هر کس می‌تواند در خانه خودش یک اینترنت داشته باشد و این کتابهایی که امروز مثلاً در وزارت ارشاد جلو انتشارشان را می‌گیرند، می‌توانند از طریق اینترنت به هر خانه‌ای منتقل شوند. پس این ساز و کار سنتی به طور کلی در حال تغییر است.

به نظر من حالا باید یک باب جدیدی را باز بکنیم، که ببینیم در این شرایط چه باید بکنیم. به هر حال کودکان وجود دارند و همان‌طور که آقای رحماندوست مطرح کردند، در تمام دنیا روی هر چیزی که به دست کودک می‌رسد نوعی نظارت

خودش قبول دارد که این کار را انجام می‌دهد، حالا با واژه نظارت یا ممیزی. به همین دلیل من معتقدم که کار کردن در این قسمت راحت‌تر از قسمتهای دیگر است. البته در طول سالهای مختلف شدت عمل آن پایین و بالا داشته است. مثلاً در زمان آقای «بهم‌پور»، چون ایشان نگاهی فرهنگی دارند، با سهولت بیشتری می‌شد کار بکنیم. بعد از آقای «بهم‌پور» مثلاً در دوره وزیر قبلی، آقای «میرسلیم» کار سخت‌تر شد.

در دوره فعلی هم باز ما می‌بینیم که فضای کتاب‌کودک کمی بازتر شده است، به همین دلیل است که مثلاً من امروز در بازار کتاب کودک کتابهای «صمد بهرنکی» را دیدم که سالها به بازار نمی‌آمد و نمی‌توانست مطرح شود.

دومین نوع ممیزی را، ممیزی نهادهای دولتی یا نهادهای وابسته به مراکز قدرت می‌دانم، که هیچ‌کدام قبول نمی‌کنند چنین کاری را انجام می‌دهند. ولی با توجه به درک و دریافت خودشان از موضوع ادبیات کودکان، با سلیقه‌های مختلف، با آدمهای مختلف و با آثار مختلف برخورد می‌کنند. من در این دسته، مثلاً سازمان تبلیغات اسلامی، رادیو و تلویزیون، آموزش و پرورش و مهمتر از همه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را فعال می‌دانم که به خصوص در مورد آخر خیلی حرف دارم.

سومین حالت، ممیزی مؤلف بر مؤلف است. یعنی در تمام این دوره‌ها، برخی از مؤلفان بنابراینکه واقعاً نسبت به کار مؤلف دیگر، دیدگاه فکری خاصی داشته باشند یا بنابر موضع استقرار و مسئولیتشان یا به هر طریق دیگری، این نوع ممیزی را بر اندیشه و آثار آن مؤلف اعمال کرده‌اند.

ممیزی انتشارات و نهاد بخش خصوصی را هم داریم. بعضی از نهادها و انتشارات بخش خصوصی به خاطر دیدگاه خودشان نوعی ممیزی

اعمال کرده‌اند. این ناشران به علت اینکه خودشان سرمایه‌گذار کار نشر و طبع آثارند، چنین حقی را برای خود قائل می‌شوند.

ممیزی مجله‌ها نسبت به مؤلف و نسبت به خود، در این سالهای اخیر خیلی از مجله‌های کودک و نوجوان را داشته‌ایم که در عرصه رقابت، آثاری را منتشر می‌کردند یا مؤلفهایی را قبول داشتند که نشریات و گروههای دیگر قبول نداشتند. این هم در واقع نوعی ممیزی غیررسمی است.

ممیزی از طریق جایزه‌ها و تشویقها هم اعمال می‌شود و این خیلی مشهود است. تقریباً تمام نهادهای دست‌اندرکار ادبیات کودکان به نوعی، گروهی از مؤلفان را ممیزی کرده‌اند و به گروهی از مؤلفان دیگر توجه داشته‌اند.

ممیزی در عرصه برنامه‌های فرا ادبی مثل سخنرانیها و غیره، در جاهایی که بعضی از دست‌اندرکاران اختیارات لازم را داشتند، مثلاً در سخنرانیها یا برنامه‌های دیگر خودشان ترجیح دادند که بعضی از مؤلفان و پژوهشگران را ممیزی کنند.

ما ممیزی در هدایت سرمایه برای تقویت بعضی از ناشران یا «ناشرسازی» را هم داریم که این البته یک حالت پیشرفته‌تر ممیزی است و از سال ۶۸ پیدا شد. در این جریان این مسئله مطرح شد که وزارت ارشاد برای ایجاد رقابت در عرصه ادبیات کودک یا بزرگسال، به بعضی از ناشران وام بدهد. به نظر بنده ایجاد چنین رقابتی از سوی ارشاد همان کنترل اندیشه‌هاست و البته نطفه‌هایی از تولید فرهنگ در آن دیده می‌شود که جدا از موضوع دروازه‌بانی فرهنگ است.

ممیزی خود مؤلف را هم داریم. یعنی در تمام این سالها - این را آقای رحماندوست هم مطرح کردند- فشار افکار عمومی یا فشار صاحبان قدرت هم باعث شده که گاهی مؤلف از خواسته‌اش دست بکشد، خودش را ممیزی بکند و به چیز دیگری

بیردازد.

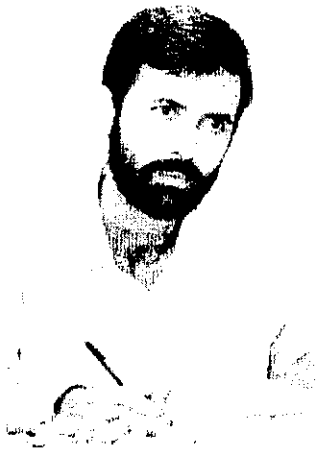
ممیزی بازار فروش آثار ادبی کودکان و نوجوانان: چون در ایران، آموزش و پرورش و نهادهای دیگر بخشی از کتابهای ادبیات کودک را می‌خرند و آنها ترجیح می‌دهند که آثار نویسندگان و شاعران خاصی را بخرند، به این ترتیب باز شکل دیگری از ممیزی اعمال می‌شود.

ممیزی نهادهای مستقل از قبیل شورای کتاب کودک که مثلاً به خاطر سابقه یا هر چیز دیگر، مخالفتی با نگرش بعضی از نهادهای دیگر دارد، اینها هم در صورتی که اختیاراتی داشته باشند به برخی از آثار و مؤلفان توجه نمی‌کنند و این بی‌توجهی، نوعی اعمال ممیزی است.

اینها شکل‌های غیررسمی ممیزی هستند و این ممیزی غیررسمی در ایران، بیش از هر چیزی مؤلف ادبیات کودکان را آزار می‌دهد. این نوع ممیزی به گونه‌ای است که مؤلف احساس می‌کند باید از مرزهای متعددی بگذرد.

به نظر من گاهی در بعضی از دوره‌ها، ساده‌ترین نوع ممیزی‌ها همان ممیزی وزارت ارشاد بوده است. مثلاً در مورد موضوع کانون پرورش فکری که اشاره کردم باید گفت تغییر مدیریتی که در سه، چهار سال اخیر در این مرکز رخ داده، با نوعی تغییر نگرش همراه بوده است. به طوری که این گروه، بلافاصله با شروع کارشان بعضی از مؤلف‌ها را کنار گذاشتند و به بعضی دیگر از مؤلف‌ها خیلی توجه کردند. این عملکرد مخصوصاً برای آدم‌هایی مثل ما خیلی گران تمام شد. تجربه شخصی خود من این بود که در سه، چهار سال اخیر دیگر نتوانستم به هیچ ترتیب با کانون پرورش فکری قرارداد ببندم، و آنها هم به هیچ ترتیب حاضر نشدند به من جواب بدهند که چرا؟

سیدآبادی: ما اگر اول ممیزی را تعریف می‌کردیم و بعد سراغ بحث می‌رفتیم خیلی بهتر بود، به همین دلیل من نظر خودم را در این زمینه



می‌گویم. من بخشی از فشارهایی را که واقعیتی موجود هستند و آقای محمدی از آنها اسم بردند، ممیزی نمی‌دانم. شاید عنوان دیگری بشود روی آن گذاشت، بدون اینکه بخواهیم انکارش کنیم.

سیدآبادی: از صحبت‌های آقای رحماندوست چنین برمی‌آید که ایشان ممیزی را در حوزه کتابهای بزرگسال به‌طور کلی نفی می‌کنند ولی در حوزه کودک و نوجوان قائل به ممیزی هستند.

من فکر می‌کنم ممیزی، دقیقاً ممیزی رسمی (یا همان ممیزی نوع اول در صحبت‌های آقای محمدی)، و قدرت یا ابزاری در دست دولت است که دولت با کمک آنها می‌تواند از انتشار آثاری که نمی‌خواهد انتشار یابد جلوگیری کند. حالا گاهی خواسته دولت و مطلوب‌های او با مطلوب‌های جامعه یکی است و با مطلوب‌هایی که آقای رحماندوست در زمینه حمایت از حقوق کودک به آنها اشاره کردند، سازگار است، گاهی نیز این خواسته‌های دولتی با

حقوق کودکان و خواسته... تضاد دارد. غیر از این را ممیزی نمی‌دانم و فکر می‌کنم که اگر بحثمان را روی ممیزی نوع اول (در تعریف آقای محمدی) متمرکز کنیم، بهتر باشد.



در نهایت حرفم را با یک جمله می‌گویم: من به نوعی مهر استاندارد معتقدم. جایی دیگر هم این را گفته‌ام که باید یک گروه کارشناسی باشند و بر کتابها مهر استاندارد بزنند و این مهر استاندارد به آن درجه از اهمیت برسد که مثل اعتباری که برای کالاهای دارای مهر استاندارد قائل می‌شویم و در آگهیهای تبلیغاتی بلافاصله از آن یاد می‌کنیم. صاحب کتاب هم بتواند با افتخار بگوید که کتاب من مهر استاندارد یکی از نخبگان را گرفته است. نمونه‌هایی از این حرکت را در کشورهای مختلف دیده‌ام که دیگر اینجا تکرار نمی‌کنم.

اما حالا که بحث نظارت و دهکده جهانی در آن سطح پیش آمد، من هم یک خاطره‌ای را بگویم تا از آقای محمدی عقب نمانده باشم، وگرنه امشب خواب نمی‌برد.

و آن اینکه یکی از رادیوهای فارسی زبان که در خارج از کشور دایر است، من را برای بازدید از مرکزش دعوت کرد و من هم رفتم. وقتی که وارد بخش فارسی رادیو شدم، رئیس بخش با افتخار به من گفت که «اینجا آزادیم، هرچی دلمان بخواهد بگوییم. این تلکس خبری را ببین، هرچی که می‌آید ما انتخاب می‌کنیم». مفهوم حرفش این بود که اینجا سانسوری وجود ندارد. من هم گفتم خوشحالم از اینکه شما در چنین جایی نشسته‌اید. در ضمن گردش در این مؤسسه‌ای که برای کشورهای مختلف برنامه تولید می‌کرد، ما را به جایی به نام «نیوز هاس» یا «خانه اخبار» بردند. گفتم این چیه؟ گفتند «تلکس‌های مختلفی از سراسر دنیا به اینجا می‌آید و برای اینکه ما دیگر صد تا تلکس را نبینیم، اینجا دسته‌بندی و انتخاب می‌شود». گفتم آهان، پس صد تا تلکس می‌آید، از یک فیلتری می‌گذرد و می‌شود یک تلکس که در اختیار خودت است و تو آزادی که هرچه دلت می‌خواهد بگویی!

نوعی از ممیزی این است که صاحب قدرت حضور خودش را اعلام نمی‌کند. یکی نشسته آنجا

رحماندوست: من در ابتدا تعریف خودم را از ممیزی ارائه دادم. و آن ممیزی ظاهراً حق قانونی دولت است که جلوی انتشار بعضی از کتابها را بگیرد، یا امکان انتشار بعضی از کتابها را سهل‌تر بکند، و در حقیقت هم جلو ورود بعضی از فکرها را در جامعه بگیرد یا مشوق ورود بعضی دیگر از افکار بشود.

گفتم که وزارت ارشاد هم خودش را موظف به هدایت، نظارت و حمایت می‌داند و این هدایت و حمایت خواه ناخواه به طرف فرهنگ‌سازی، ساخت بعضی از انواع تفکرها می‌رود و آن نظارت هم به سویی می‌رود که جلوی بعضی از کتابها گرفته بشود.

برخلاف برداشتی که شما از حرف من کردید، من با نوع نظارت دولتی که اسمش ممیزی است موافق نیستم، به خصوص که عرض کردم دولتها معمولاً کارگزاران کم‌مایه و کم‌ثباتی را به خدمت می‌گیرند. و خواه ناخواه این، جنبه نظارت نخبگان را پیدا نمی‌کند.

که بگوید اقا این کار را بکن یا نکن.

بعد هم من معتقدم که وضعیت دنیا عوض شده. ولی شکل و قانون نظارت بر هنرمند تغییر پیدا نکرده است. به نسبت پیچیده‌تر شدن ارتباطات بین انسانها، نوع ممیزی‌های جهانی هم تغییر شکل داده و پیچیده‌تر شده است. اقا و اقعیت قضیه این است که هنوز هم صاحبان قدرت بر سیاست نظارت می‌کنند. نه فقط در ایران، بلکه در تمامی جهان. انسجا اعلی حضرت همایونی، ناصرالدین شاه دستور داده بودند فلان بشود که شما خواندید و من لذت بردم. حالا خیلی از این دستورات حتی به روی کاغذ هم نمی‌آید.

رحماندوست: برخلاف برداشتی که شما از حرفم داشتید، با نوع نظارت دولتی که اسمش ممیزی است، موافق نیستم، به خصوص که عرض کردم دولتها معمولاً کارگزاران کم‌مایه و کم‌ثباتی را به خدمت می‌گیرند.

ببینید، اغلب مراکز خبررسانی، اغلب مؤسسات بزرگ و انتشاراتی و اغلب روزنامه‌های پر قدرت دنیا در اختیار کسانی است که آن دروازه اطلاعاتی را آن‌طور که دلشان می‌خواهد محدود کرده‌اند و نه تنها این کار را کردند، بلکه به نوعی نظارت بر ممیزی کثیف‌تر دست زدند و آن ساخت اطلاعاتی است که هویت و واقعیت ندارد و براساس آن افکار عمومی ایجاد کرده‌اند.

اینها آمدند، نظارت بر سانسور خودشان را براساس افکار که فکر یک نخبه یا خودش توسط مردم کشته بشود بدون اینکه آنها دخالت داشته باشند، حتی معاویه‌وار رفتند پشت سر آن نخبه کریه‌زاری کردند. لذا باز هم صاحبان قدرت

اقتصادی و صاحبان سیاست این کار را می‌کنند.

صاحبان قدرت و صاحبان سیاست که در گذشته تقریباً یکی بودند، الان یکی دو تا شده‌اند یعنی در حالی که در مهمانیهای شب خودشان نشسته‌اند و کارشان را می‌کنند، اگر لازم باشد برای ضربه زدن مثلاً به «بیل کلینتون» اطلاعات لازمی را که در اختیار دارند، به کار می‌برند و آن‌طور که لازم است اعلام نظر می‌کنند. تا آنجا که بنده که در خانه خود نشسته‌ام نمی‌توانم آخرین اخبار کاخ سفید را به دست بیاورم ولی می‌توانم از آخرین رسواییهای کلینتون، از طریق اینترنت خانه خودم آگاه‌شوم!

من معتقدم که ما مقداری شاعرانه حرف می‌زنیم، ببخشید اگر... می‌خواهم کمی انتقاد بکنم. می‌خواهم خیلی بی‌پروا بگویم از زمانی که فکر بوده، نظارت هم بوده، و هر وقت که صاحب قدرتی فکر را در مقابل قدرت خودش می‌دیده با حداکثر قدرت و شیوه‌های ممکن که در اختیار داشته به مقابله با آن برخاسته است. البته این دلخوشی را هم به خودم می‌دهم که کلیه ادوار تاریخی نشان می‌دهند هنرمندان صاحب اثر و تأثیرگذار کسانی بودند که از انواع و اقسام این دیوارهای آتشی گذشته‌اند.

اصطلاح دیوار آتش را از آنجا گرفتم که وقتی روی اینترنت کار می‌کنم، رنگ صفحه‌ای می‌آید و رویش می‌نویسد «دیوار آتش» و رود شما به اینجا ممنوع است» | هنرمند، هنرمندانه به پیش رفته است. چون قدرت این را داشته طوری حرکت بکند که هیچ‌یک از این قدرتهای مقابله‌گر نتواند جلو او را بگیرد. ما الان در حیطه تبلیغات جهانی هم روزنامه‌ای می‌بینیم که، مثلاً سیستم «ا» را به شدت تبلیغ و با سیستم «ب» مخالفت می‌کند و هم روزنامه‌ای را می‌بینیم که سیستم «ب» را تبلیغ و با سیستم «ا» مخالفت می‌کند. اقا در نهایت این «ا» و «ب» هستند که بشریت را به سوی نقطه‌ای حرکت

می‌دهند و شاید به تعبیر شاعرانه بشود گفت که آن نقطه، نقطه‌ای نیست که آفریننده این بشریت برایش در نظر گرفته است و می‌خواهد به تکامل و رشد برسد.

لذا اگر بخواهیم از این نظارت حرف بزنیم، باید به یازده نوع شما، یکصد و یازده نوع دیگر افزود و بسیار پیچیده‌تر. الان در همه دنیا این نوع نظارتها وجود دارند. یک مثال می‌زنم.

مجموعه شعر بنده در سوئیس ترجمه شد و قرار بود چاپ بشود. همه اتفاقاً افتاد حتی قرارداد کار را دادم به کس دیگری که آنجا کتابم را ترجمه کرده و اجازه‌اش را از من گرفته تا آن را چاپ کند. اما بعد از یک سال از سفارت سوئیس به من خبر دادند که نمی‌توانیم از ایران چیزی چاپ کنیم. چرا نمی‌توانید؟ جوابش این است که می‌ترسیم خریدار نداشته باشد! یک نفر آنجا پیدا شده که فکر کرده اگر مجموع شعر من را ترجمه بکند، در کشوری که شعر خیلی معنی ندارد، ریتم معنی ندارد - من که سوئیسی سرم نمی‌شود، دیگران خوانده‌اند و می‌گویند که کار موزون و زیبا ترجمه شده است - فکر می‌کرده که دنیای تازه‌ای را برای بچه‌های شرقی آنجا باز می‌کند و خودش برای من نوشته که متأسفانه برای اولین بار با این قضیه در کشورم برخورد کردم که ایران تحریم اقتصادی شده و نه فقط تحریم اقتصادی، بلکه تحریم فرهنگی هم شده است. (متأسفانه همین لفظ را به کار برده است) و ما در حیطه‌های فرهنگی نمی‌توانیم چیزی از «کله سیاه‌ها» به فرزندان خودمان بدهیم.

بعد که من جستجو کردم دیدم که آنها در مورد شرقی‌هایی که به آنجا مهاجرت کرده‌اند، لفظ «کله سیاه» را به کار می‌برند و این لفظ برای تحقیر مردم است. خُب، وقتی گروهی این‌طور تحقیر می‌شوند نباید فکری را به جامعه خودشان عرضه کنند که بچه‌ها بفهمند این «کله سیاه‌ها» صاحب

حرف هم هستند و بعد در درستی تحقیر «کله سیاه‌ها» و رفتار جامعه با آنها تردید کنند.

فرموده آقای محمدی کاملاً درست که، زمان آن‌گونه نظارتها گذشته است. زمانی که آقای لاریجانی تازه وزیر شده بود و من مدیر کلی در وزارت ارشاد بودم، این حرفها را زدم. خیلی حرف را ابتدایی زدم، گفتم ما در زمانی زندگی می‌کنیم که در هر خانه‌ای امکان دارد یک دستگاه چاپ دستی یا چاپ میزی موجود باشد. آن موقع قیمت این دستگاه یک میلیون تومان بود. ایشان گفتند دیگر هر نویسنده‌ای می‌تواند به کمک دیگران یک میلیون تومان فراهم کند و کتاب خودش را چاپ بکند. من همین پیام را از جانب نویسنده‌ها به آقای میرسلیم هم دادم. آن روز از کیف خودم یک دیسکت کامپیوتری بیرون آوردم و گفتم، این کتابی است که شما اجازه چاپ آن را ندادید و من شدیداً دلم می‌خواست آن را بخوانم. اما حالا آن را به خانه می‌برم و می‌خوانم، صفحه به صفحه هم می‌خوانم. این حرف را زدم. همین‌جا می‌خواهم به همصداهای خودم بگویم که من وظیفه خودم را انجام دادم. به همصداهای ایشان هم می‌گویم که دیدید به نتیجه نرسیدید... خلاصه گفتم که این دیسکت را می‌برم و در خانه خودم می‌خوانم، صفحه به صفحه، حتی اگر مأموران شما آن‌قدر زرنگ و توانا باشند که در لحظه خواندن من بالای سرم قرار بگیرند، با زدن یک دکمه من می‌توانم آنها را محو کنم که چیزی به دست مأموران‌تان نرسد. به ایشان گفتم که در چنین زمانی، این‌گونه سانسوری که شما اعمال می‌کنید، چیزی غیر از روسیاهی برای سیستم به وجود نمی‌آورد.

لذا برخلاف نظر شما من معتقدم که باید بحث سانسور و بحث تمیزی را ندیده گرفت و حرفش را نزد الان ما در زمانی زندگی می‌کنیم که نمی‌توانند مطبوعات ما را محدود کنند، مجبورند با اصل و ریشه مطبوعات برخورد بکنند. اینکه یک‌دفعه، یک

لطیف است و می‌خواستیم این را بگویم که مسائل جنسی را نباید به بچه‌ها آموخت این چیزی است که افراد آن را به تدریج در حیطه زندگی خود و با مبادرت به اعمال جنسی کشف کنند و به همین دلیل طرفین همیشه برای هم تازگی دارند. اما جو جلسه طوری بود که نتوانستم حرفم را بزنم و آن قدر دلم گرفت که فردای آن روز - بیست و یک روز بود که در ایران نبودم و دلم برای بچه‌ها تنگ شده بود - جلو مدرسه‌ای رفتم، زنگ زد و گفتم من ایرانی هستم، می‌نویسم و دلم برای بچه‌ها تنگ شده. حالا می‌خواهم پیام بچه‌های شما را ببینم. رئیس آن مدرسه از من خواست که به حیاط مدرسه بروم و برای بچه‌هایش قصه بگویم. مترجمی فراهم کردند، و من همان قصه‌ها را گفتم، و دیدم بچه‌های آنجا که کنفرانس در شهرشان تشکیل شده بود، از شنیدن این افسانه لذت می‌برند.

حالا این سیستم می‌آید جلو آن بچه‌ای را که افسانه ایرانی را می‌شنود می‌گیرد! ما باید از این نوع سانسور حرف بزنیم و در عین حال معتقدم که آن نظارت نخبگان و آن مهر استاندارد، هم دوی درد مغازه‌ای است که وزارت ارشاد باز کرده و گه‌گاه رنگ موهایش عوض می‌شود، هم دوی درد آن مغازه‌ای که در آن دهکده جهانی پیدا شده و می‌تواند با ایجاد افکار عمومی تا حدی جلو ترکتازی‌های این سیستم را هم بگیرد.

سیدآبادی: دیدگاهی وجود دارد که به هیچ نوع ممیزی معتقد نیست، حتی به ممیزی نخبگان هم اعتقاد ندارد. از نظر طرفداران این تفکر، هر نوع ممیزی در واقع تحمیل یک سری از سلیقه‌هاست. آنها معتقدند که ممیزی و سانسور معمولاً بر دو پیش فرض مبتنی است: یکی تئوری معصومیت کودکان و دیگری تئوری تأثیر گسترده و یکسان رسانه‌ها بر افراد. امروز این دو تئوری به اندازه گذشته اعتبار ندارد.

تحقیقات متعدد نشان داده است که بچه‌ها در

کردفشار می‌رود و روزنامه‌ای را تعطیل می‌کند، مسلماً چهار روز بعد یک فشار دیگر ایجاد می‌شود تا روزنامه مشابه آن به بازار آید. حالا دیگر اینکه کتاب من با سه هزار یا پنج هزار تیراژ، با وجود آن عکس عروس و داماد آن چاپ بشود یا نشود، آن قدر تأثیر نمی‌گذارد.

من بازار بیان و اندیشه خودم را در حیطه مطبوعات و چاپ الکترونیک و کتاب الکترونیک پیدا کرده‌ام و می‌گویم که آن اداره در طبقه دوم وزارت ارشاد که «اداره ممیزی کتاب کودکان و نوجوان» نام داشت دیگر تعطیل شده است. قدیم‌ها می‌گفتند در یک مغازه‌ای را خشت و گل می‌کردند، در آن مغازه هم عملاً خشت و گل شده است.

اما من می‌خواهم که از دو نکته دیگر صحبت بکنم. یکی اینکه ما مورد هجوم نوعی ممیزی بین‌المللی قرار گرفته‌ایم که حداقل نمی‌خواهد ایرانی، ایرانی باشد، نمی‌خواهد ترک، ترک باشد، نمی‌خواهد کسی خودش باشد، نمی‌خواهد گروه‌های اروپایی باشند، می‌خواهد همه چیزی باشند که شاید تحلیلی از خود ارائه ندهند.

اگر شاعرانه فکر کنیم، به این نکته می‌رسیم، چیزی که این گوریل فرهنگی ساخته و می‌سازد به زودی خودش را هم می‌خورد. اما اگر غیر شاعرانه فکر کنیم، دست و بال ما را چنان می‌بندد که وقتی در کنفرانس بین‌المللی می‌خواهم از افسانه‌های خودمان حرف بزنم، می‌ترسم برچسب ارتجاعی و عقب‌مانده به من بزنند. در حالی که این افسانه‌ها چیزهای خوبی هستند. اینکه می‌گویم برای خودمان پیش آمده است. در یک کنفرانس بین‌المللی کودکان می‌خواستیم از قصه‌ای صحبت بکنم، اما جو جلسه چنان متفاوت بود که حس کردم نباید حرفم را بزنم. آن کنفرانس درباره شیوه‌های آموزش مفاهیم جنسی به بچه‌ها بود و من می‌خواستم در این باره صحبت کنم که وجود عشق و علاقه زن و مرد به هم در افسانه‌های ما وجود دارد و بسیار



سیدآبادی؛ معمولاً ممیزی مبتنی بر دو پیش فرض است؛ معصومیت کودکان و دیگری تأثیر گسترده و یکسان رسانه‌ها بر افراد که امروز این دو پیش فرض به اندازه گذشته اعتبار ندارد.

هستند، هر چقدر هم بگویند من حرف خدا را بر حرف آنها ترجیح می‌دهم، این یکی، بعد عملاً کودکان نشان داده‌اند که معصوم هستند. من دو سال از عمرم را در جایی درس دادم که فرزندان زنان روسپی در آنجا جمع شده بودند؛ یعنی بچه‌هایی که هیچ چیزی غیر از ناهنجاری نمی‌بینند. من صفاهما، صمیمیتها، انسانیتها و معصومیتهایی در آنها دیدم که برای خودم هم درس بود. اینها را من به شکل خاطرات خودم از آنجا نوشتم، ولی خوب در اداره شما قابل چاپ نیست!

بسه هر صورت کودکان به فطرت الهی نزدیک‌ترند و از آن نیستان به وجود آمده‌اند و کمتر تحت تأثیر افرادی هستند که غل و غش درست می‌کنند. البته من هم معتقدم که بله، در طول زمان امکان دارد تأثیرپذیری بیشتری بگیرند و خواهد ناخواه از معصومیت دور شوند، چون موقعی که این محرومیت از بی‌گناهی را تجربه می‌کنند، دیگر کودک نیستند.

به نظر من اینکه می‌گویند این فرضیه از بین رفته که کودکان از یک پیام، تأثیر مشخصی را می‌گیرند، نوعی مصادره به مطلوب است. من اصلاً نمی‌گویم که کودکان از یک کتاب، پیامهای متفاوتی نمی‌گیرند، اتفاقاً حسن آن پیام‌رسان همین است که با کارش، پیامهای متفاوتی را که البته متفاوت با عقیده اصلی نویسنده نباشد به بچه‌ها منتقل کند. این حسن کار است.

اما این حرف شیک، بازار را برای حرکتی آماده

مقابل پیامهای یکسان، عکس‌العملهای یکسان ندارند. یعنی هر پیامی روی هر بچه‌ای تأثیر متفاوتی دارد و تجربه‌های آن کودک در درک آن پیام بسیار مؤثر است. در واقع، بچه همان پیامی را نمی‌گیرد که نویسنده می‌نویسد. بین پیام فرستنده و پیامی که گیرنده می‌گیرد تفاوت وجود دارد و بین پیام گیرنده‌ها هم تفاوتی است. دوّم اینکه امروزه با توجه به وجود رسانه‌های مختلف و پیامهای متفاوتی که کودکان در معرض آنها هستند، آن دوران معصومیت کودکان به نوعی سرآمده است. همه کودکان در معرض اطلاعاتی هستند که چه بخواهیم چه نخواهیم به آنها می‌رسند. حالا در این اوضاع آقای رحماندوست از ممیزی نخبگان اسم می‌برند. من فکر می‌کنم که ممیزی نخبگان، به این معنی که کتابها پیش از چاپ و توسط نخبگان ممیزی شوند، اصلاً ممکن نیست. چون فرآیند انتخاب نخبگان برای ممیزی نیز در کشوری مثل کشور ما، فرآیند سالمی نخواهد بود و باز کار به نوعی سانسور نخبگان و تحمیل سلیقه نخبگان خواهد انجامید. البته اگر منظور از ممیزی نخبگان نظارت بعد از چاپ باشد، این کار عملی است.

رحماندوست: این شعار است که چون کودکان در زیر پوشش رسانه‌های مختلف قرار دارند، پس معصوم نیستند. خدا می‌گوید کودکان معصوم

می‌کند و از حرکت که سرا و امی دارد به نظارت نخبگان معتقد باشیم، سوءاستفاده از بچه است.

سیدآبادی: من فکر می‌کنم که انجمن کتابداران آمریکا اصلاً یک نهاد نخبه‌گرایانه نیست و نظارتی که اعمال می‌کند، نظارت نخبگان نیست، بلکه نهادی مدنی است و من خود معتقدم که نظارت نهادهای مدنی درست‌ترین نظارت است.

نمونه چنین سوءاستفادای حضور کتابهای مبتذل و بازاری در جامعه است که بعد از گذشتن چهار دوره فرهنگی در ایران، هنوز با آنها روبه‌رو هستیم. ابتدا یادآور شوم که منظورم از «چهار دوره فرهنگی» چیست. ما بعد از پیروزی انقلاب دوره‌های را تجربه کردیم که در طی آن بیان هر کلمه‌ای که بوی مخالفت با مثلاً انقلاب یا اسلام را می‌داد، خیلی خطرناک بود. اگر یادتان باشد در آن زبان حتی نمی‌توانستیم واژه «جنگزده» را در مورد کسانی که جنگزده بودند، به کار ببریم. هرچند در همان ایام خدا این فرصت را به من داد که با چنین شیوه فرهنگی مقابله کنم...

به هر حال جامعه باید از حیطة شعاری و رویبایی و حرکت‌های شعارگونه، همچنین از خطر قیومیتهای فرهنگی بیگانگان نجات پیدا می‌کرد.

اما این دوره اول بود. دوره بعد، دوره آرامش بود؛ یعنی همان دورهای که آقای خاتمی بر وزارت ارشاد حسا کمیت داشت. در این دوره نظارت قانونمندی اعمال می‌شد و تکلیف نویسنده و ناشر با دولت مشخص بود. در واقع نظارت و ممیزی وجود داشت. اما پویاییهای بسیاری نیز در آن دوره مشاهده شد. حداقل ادبیات و تصویرگری ما

در آن دوره پویایی قابل توجهی پیدا کرده بود. دوره سوم، دوره‌ای بود که دیگر هیچ تلاقی برای ممیزی وجود نداشت؛ دوره «چون من می‌گویم، پس نه». این، دوره سیاه ممیزی بود. دوره چهارم، همین دوره فعلی است. هرچند که فاصله زمانی دوره‌ها کوتاه بوده، ولی هرکدام از این دوره‌ها تأثیرات شگرف خود را نشان داده‌اند. امروز هم از چند نمونه دوره جدید سخن گفته شد و اینکه حالا چه نوع کتابهایی را در بازار می‌بینیم که در دوره قبل نمی‌دیدیم...

اما در تمام این دوره‌ها، یک اتفاق باید می‌افتاد که نیفتاد و آن این است که جلو کتابهای مبتذل و بازاری گرفته شود. چون آن کس که می‌خواهد سرمایه‌سالاری و پول‌سازی بکند، از تمام این مراحل می‌گذرد. ناشری نمی‌گفت که در دوره سیاه ممیزی، وزارت ارشاد قبل پانزده روز ریشم را نتراشیدم و رفتم با به کار بردن چهار تا اصطلاح، مجوز پانزده کتاب را یکجا گرفتم. تمام این پانزده کتاب، دوره‌های امکانات سوزی هستند.

ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که امکانات آن محدود است و مخاطبهای ما گسترده. در سال برای هر کودک و نوجوان ایرانی یک شماره نشریه منتشر می‌شود و تعداد کتاب هم در همین حد و حدود است. حالا در این شرایط که از نظر اقتصادی و قدرت خرید، امکانات تولید و همین‌طور از نظر اندیشه، انگیزه و رغبت افراد برای مطالعه و تهیه کتاب محدودیت داریم، انبوهی از این امکانات را کتابهایی می‌گیرند که نه سیاسی‌اند، نه با صاحب قدرت سروکار دارد، نه مخالف دین‌اند و نه مخالف قانون‌اند. این کتابها نه تنها فرهنگ‌ساز نیستند، بلکه فرهنگ سوزند. جلو این آسیب را نه سغازد ممیزی وزارت ارشاد می‌تواند بگیرد و نه گروه‌های فشار. اینجاست که می‌گویم باید نظارت نخبگان یا حداقل مهر استاندارد کتاب داشته باشیم.

سیدآبادی: آقای رحماندوست بحث خوبی را

مطرح کردند که نقد وضعیت موجود بود. من فکر می‌کنم که الآن ضروری‌ترین موضوع برای ما، نقد ممیزی موجود باشد. ممیزی موجود چه ایرادهایی دارد، چه مسائلی را به بار می‌آورد و حتی چه خوبی‌هایی دارد؟



محمدی: من اول باید از نظر خودم دفاع کنم که ممیزی‌های متعددی داریم، به خاطر اینکه ساختار حاکمیت در ایران، ویژه است و نهادهای متعدد به طور موازی با هم کار می‌کنند و هرکدام از این نهادهای موازی برای خودشان تعریفی از ممیزی دارند و با توجه به شخصیت و منش مدیر خود، آن ممیزی را اعمال می‌کنند.

باز تأکید می‌کنم که در دوره آقای «زرین» در کانون پرورش فکری، نگاه بر این نبود که نویسندگان و یا مؤلفان، حذف فیزیکی بشوند، ولی در دوره‌ای که آقای «چینی‌فروشان» سرکار آمد، این یک اصل شد. یعنی ایشان از همان روز اول گفت که فلان تعداد مؤلف نباشد، فلان تعداد مؤلف باشد. اما در مورد بحثی که آقای رحماندوست مطرح کردند و گفتند که بهتر است درباره سانسور جهانی صحبت نکنیم، من مخالف نظر ایشان هستم. البته در ماهیت گفتگو من نظر ایشان را می‌پذیرم. یعنی این درست است که امروز در دنیا کسانی تولید فرهنگ می‌کنند که صاحبان سرمایه هستند و

می‌خواهند نوع خاصی از فرهنگ را تولید کنند و به قول آقای رحماندوست چنین فرهنگی نه می‌خواهد که ایرانی باشد و نه ترک، یعنی اصلاً نمی‌خواهد کسی هویت داشته باشد. اما به نظر من در همان جامعه‌هایی که آنها چنین عمل می‌کنند، جریانهایی وجود دارد و سطح آگاهی آن‌قدر بالا رفته است که اگر اندیشه یا نظر مخالفی ابراز شود، به او نمی‌گویند «نه، تو نباش. من باشم»، بلکه می‌گویند که اگر تعادل می‌خواهیم، شما هم باید نظرتان را مطرح کنید، پس می‌بینیم در ادبیات کودک آن جامعه آثار بسیار ممتازی وجود دارد که اصلاً خود را در تعارض با چیزی نمی‌بیند. یعنی آن فرهنگ، سرمایه خود را در تعارض با موضوع کتابهای برجسته نمی‌بیند. یک مثال در مورد فانتزی‌ها می‌زنم، چون، تحقیقات اخیر خودم روی فانتزی‌هاست.

محمدی: من با محتوای حرف آقای رحماندوست یعنی «نظارت نخبگان» کاملاً موافقم، مثلاً در جامعه آمریکا هر کتابی که مهر جامعه کتابداران کودک آمریکا را داشته باشد فروشش تضمین شده است.

در جامعه ما، در بیست سال گذشته، به خصوص در ده سال اول بعد از انقلاب فشار سنگینی روی افسانه‌ها و فانتزی‌ها بود. مثلاً در بعضی دوره‌ها اسم بردن از جادوگر در کتابها ممنوع بود، چون می‌گفتند که بار منفی دارد. ولی خوشبختانه الآن وضع فرق کرده است. مثلاً من همین روزها، کتابهای «رولد دال» را می‌خوانم و می‌بینم مدام به بحث جادو و جادوگر اشاره می‌شود. یعنی این آگاهی‌به وجود آمده که در چنین

رسیده‌ام. مثلاً در جامعه آمریکا (می‌خواهم بگویم که این نقاط مثبت در آن جامعه وجود دارد) هر کتابی که مهر «جامعه کتابداران کودک آمریکا» را داشته باشد فروشش تضمین شده است. نظارت نخبگانی که آقای رحماندوست به آن اشاره کردند دقیقاً در آن جامعه جای خود را پیدا کرده است. اما در جامعه ما این نظارت نخبگان چه وضعیتی دارد؟ ممکن است ما چند نخبه یا کارشناس ادبیات کودک داشته باشیم. شاید سازمانها یا گروههای مستقلی نیز باشند که به دلایلی بخواهند در حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان، کار تحقیقاتی انجام دهند، اما گاهی مشغله‌ها و فشارهای مادی یا فشارهایی که از بیرون به آنها وارد می‌شود چنان زیاد است و آنها آن قدر دست به عصا می‌شوند که اصلاً هدفهای اصلی‌شان را هم فراموش می‌کنند.

حالا ما باید چه بکنیم؟ از یک طرف می‌بینیم، کتابفروشی‌های پر از کتابهایی است که فقط می‌شود به آنها گفت کتابهای مبتذل، چه از نظر تصویر و چه از نظر محتوا. مثل کارتونهایی که در غرب رایج‌اند و آنها را به صورت کتابهای کوچولو کوچولو درست کرده‌اند و ناشران پول فراوانی از این راه به دست می‌آورند.

فکر نمی‌کنم که بتوانیم جلو آنها را بگیریم. اگر قرار باشد جلو آنها را بگیریم، پس باید سیستمی باشد، باید جایگاه نخبگان ما تغییر بکند. اگر اساتید دانشگاهی داریم و اگر پژوهشگرهایی داریم که در زمینه ادبیات کودکان صاحب‌نظر هستند، پس جامعه باید آن قدر نظرشان را قبول داشته باشد که وقتی آن مهر به قول آقای رحماندوست «تأیید» یا «استاندارد» را بر کتابی زدند، فروش آن کتاب تضمین بشود.

اما واقعیتی را نمی‌شود انکار کرد. مهر استاندارد که در دوره قبل از انقلاب کانون به دست آورد و باب کرد، همان است که امروز فروش کتابهای کانون را تضمین می‌کند. این چطور به

فانتزی‌هایی تخیل وجود دارد و این تخیل سازنده است. اگر ما امروز در جامعه غرب این همه تنوع و نوآوری در تولید می‌بینیم، به خاطر آن است که آنها می‌دانند بچه‌هایشان را نباید فقط با فرمولهای خشک ریاضی پرورش بدهند. بلکه این فانتزی است که به تخیل آنها کمک می‌کند و فردا در جریان تولید از همین تخیل برای نوآوریهای دیگر استفاده می‌کنند و این است که می‌بینیم روز به روز کیفیت تولیداتشان بهتر می‌شود. پس در آن جامعه‌ها جنبه‌های مثبتی نیز وجود دارد که نمی‌شود انکارشان کرد.

ولی اینکه می‌گویم ما باید راجع به جامعه خودمان بحث کنیم، دو علت دارد. دلیل اول: آن گروهی که بر ضرورت وجود و اعمال ممیزی یا نظارت دولتی تأکید داشت، این کار را کرد ولی نتوانست خودش تولید فرهنگی داشته باشد. آقای رحماندوست حرف بچگی می‌زنند که می‌گویند بازار کتاب ایران اشباع شده از کتابهای مبتذل. من این حق را دارم که به مؤسسه‌ای مثل کانون اعتراض کنم که چرا ما یک دوره طلایی در تصویرگری کتاب کودک داشتیم، ولی امروز بعد از بیست سال که از آن دوره طلایی می‌گذرد، این قدر کیفیت تصویرهای کتابهای ما پایین آمده است. من حتی در سفر تحقیقاتی‌ام به مونیخ، خجالت می‌کشیدم بعضی از کتابها را نشان بدهم. آنها کتابهای کانون بودند، یعنی ما ممیزی کردیم، ولی نتوانستیم فرهنگ را هم تولید بکنیم، نتوانستیم ادبیات کودکان مطلوبی را تولید بکنیم و همین‌طور در زمینه افسانه‌ها یا فانتزی‌ها با ضعف مواجه شدیم. که خوشبختانه حالا دید عوض شده است. اما در مورد اینکه برای ممیزی در ایران چه کاری می‌توانیم بکنیم، من با محتوای حرف آقای رحماندوست که می‌گوید کنترل نخبگان یا نظارت نخبگان لازم است، کاملاً موافق هستم. چون پشت سر این، موضوعی قرار دارد که من خودم به آن

دست آمد؟ در آن زمان روی کیفیت کتابهای کانون، تصویرگری، متن یا هرچیز دیگر آنها خیلی توجه می‌شد و این مهر شناخته شد. من خودم بارها دیده‌ام که مثلاً خانمی با بچه‌اش در کتابفروشی می‌کرد و همین که مهر کتاب کانون را روی کتابی می‌بیند، بلافاصله آن را از بین کتابها انتخاب می‌کند و برمی‌دارد. این یعنی همان نظارت نخبگان. یعنی نخبه‌هایی در کانون بودند که با کارشان چنین اعتباری را برای کانون به دست آورده‌اند. بعد از انقلاب هم این کار حساب شده بسته و گریخته وجود داشته است، ولی هیچ وقت مثل امروز نبوده که درها را ببندند و بگویند که رسالت کانون نشر فقط یک شکل از کتاب کودک است و مثلاً اگر کسی کتاب مذهبی برای بچه‌ها نوشته باشد (طبق گفته‌های مسئول شورای کانون) بدون آنکه جریان رسمی این مرکز را بگذرانند، کتابش به شورای ویژه‌ای راه می‌یابد و فوراً چاپ می‌شود. این اصلاً ادبیات نیست، بلکه نوعی فرصت‌طلبی برای آدمهایی است که می‌گویند حالا کانون کتابهای مذهبی چاپ می‌کند و بدو می‌روند که کتاب مذهبی بنویسند. من این را با چشم خودم دیدم، کسانی که واقعاً در زندگی خودشان چندان توجهی به این مسائل نداشته‌اند، فکرشان هم این نبوده که دنبال کتابهای مذهبی بروند، چون کانون گفته که ما کتابهای مذهبی را بدون نوبت چاپ می‌کنیم، دوبند رفتند سراغ این کار.

همین بحثی را که کانون مطرح می‌کند، نوع اعمال ممیزی است. یک کتاب می‌تواند مذهبی باشد یا غیر مذهبی، ولی شکل حقیقی یک کتاب مذهبی زمانی به وجود می‌آید که نویسنده از اعماق وجودش مایه بگذارد و یک داستان مذهبی بنویسد یا شعری بگوید که انگیزه‌های مذهبی در آن باشد. این فرق می‌کند با اینکه ما اعلام کنیم شما کتابهای مذهبی بنویسید، ما هم فوری چاپ می‌کنیم. پس می‌بینیم که اینجا اعتبار آن مهر استاندارد مخدوش

می‌شود. با این شرایط چه می‌توانیم بکنیم؟ من تنها هستم. آقای رحماندوست تنهاست، آقای سیدآبادی تنهاست، همه ما تنها هستیم. فریاد می‌زنیم، ولی باز روی میز کتابفروشی‌ها بیشتر و بیشتر و بیشتر با این کتابهای مبتذل پر می‌شود. به نظر من اگر قرار است این وضعیت عوض بشود، باید در وهله اول درک همه ما عوض بشود. وقتی که می‌گویم درک همه ما، یعنی ما باید اول از خودمان شروع بکنیم. یعنی تمام مؤلفهای کتاب کودک باید درکشان را عوض کنند. باید ببینند در جامعه جهانی دارد چه می‌گذرد. در جامعه ایران چه می‌گذرد و بعد نگاهشان را نو کنند. اگر می‌خواهند که در این عرصه بمانند، باید نگاهشان را نو کنند. من در مونیخ راجع به کارهای «میشل آنده» کار می‌کردم. همه زندگیش را دیدم، پنج تا کتاب فانتزی نوشته که در تمام دنیا منتشر شده و به فروش رفته‌اند. اینجا می‌بینیم نویسنده‌ای پنجاه یا شصت کتاب دارد. ولی حتی یکی از کتابهایش به آن سوی مرز نرفته است. این فقط یک توطئه فرهنگی نیست که جلودرها را گرفته‌باشد. بخشی از مشکل آن است که یک سلسله فشار بر روی ماست. البته فشارهای مادی این را توجیه نمی‌کند که چنین کتابهایی بنویسیم تا بتوانیم امورات زندگیمان را بگذرانیم. پس فقط آن کتاب مبتذل را محکوم نکنیم، خودمان را هم محکوم کنیم که نمی‌رویم اثرهای ناب و تازه‌ای خلق کنیم که بچه‌ها را «سحر» کند. اگر از خودمان شروع کنیم، کسانی هم پیدا می‌شوند که بتوانند نقد کنند. اتفاقاً یک نوع ممیزی که من فراموش کردم بگویم، ممیزی نقد بود. در ایران وقتی کسی می‌خواهد کتابی را در عرصه ادبیات کودکان نقد کند، حملات سنگینی را متوجه نویسنده می‌کند که مثلاً فلان مشکل یا مسئله را داری. من سال گذشته یک نوع از این حملات را تجربه کرده‌ام. اما اگر نویسنده موفق است، چرا می‌خواهید جلو کارش را بگیرید؟ ما اصلاً فرهنگ

رحماندوست: ما اگر هنرمند باشیم، ممیزی رسمی هم نمی‌تواند جلوی کارمان را بگیرد. کما اینکه تاریخ دوره شاهنشاهی نشان می‌دهد نتوانسته‌اند در حیطة ادبیات بزرگسالان که فهمش راحت‌تر است جلو حرف را بگیرند چه رسد به ادبیات کودکان.

پروسه‌ای که آنها در عرض مثلاً پنجاه سال طی کردند، ما در عرض ده سال طی نکنیم. ولی در هر صورت باید آن را پشت سر بگذاریم تا تحمل دیگری را داشته باشیم. لذا الان بیماری مسری آنها برای ما قابل در مان نیست. بلکه باید فکر کنیم که با وضعیت کنونی خودمان چه کاری می‌توانیم بکنیم. اما درباره کانون من هم یک نظری بدهم که خوب نخورده از من نروند. به اعتقاد من دلیل بی‌راهه رفتن کانون این نیست که کتابهای مذهبی چاپ می‌کند. دلیل بی‌راهه رفتنش این است که از تولید نمونه به تولید انبوه فکر می‌کند. کانون قبل، به نمونه‌سازی فکر می‌کرد و ترجیح می‌داد که در سال ده تا کتاب داشته باشد، اما کتاب خوب داشته باشد. کانون امروز می‌خواهد به نیازهای کمی پاسخ بدهد و با ناشران دیگر رقابت کند. می‌خواهد در زمینه مذهبی کتاب تولید بکند. در زمینه علمی تولید بکند. در زمینه داستانی و شعر و و... همه چیز می‌خواهد تولید کند و این تولید در جهت نمونه‌سازی نیست تا تصویرش خوب باشد، متن آن ویرایش شده باشد و غیره.

متأسفانه کانون این مشکل را دارد. من هم از آنجایی که با سرپرستان کانون دوست هستم، همه حرفها را به خودشان زده‌ام. به قول معروف ابلاغ رسالت خودم را کردم و بقیه را گذاشتم برای روز داوری که ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. الان در کشور ما، مشکل اصلی ممیزی کتاب کانون به تنهایی نیست، مشکل، ناشر نیست. در تمام دنیا با ناشرهایی برخورد می‌کنیم که می‌گویند در این باره سرمایه‌گذاری می‌کنم یا حاضر نیستم در این باره

نقد نداریم. یعنی بخشی از مشکلات این ممیزی را که امروز در ایران داریم، باید در دید خودمان ببینیم. اگر نگاه ما تغییر بکند، قطعاً می‌توانیم تأثیرگذار باشیم و نگاه کل جامعه را عوض کنیم. رحماندوست: اول یک ساز مخالفی با ایشان بزنم. بعد حرف اصلی را می‌زنم و آن اینکه ما باید به تمامی محصولات فرهنگی جهان نظر داشته باشیم، اما مستعقدم که نسخه شفافبخش فرهنگ‌سازی همه کشورهای را نمی‌توانیم برای خودمان بیچیم. هرچند ظاهر بیماری، یکی است، ولی عامل بیماری در کشورها متفاوت است. به اعتقاد بنده فرانسوی هم به همان مقدار از این ممیزی بین‌المللی قدرتهای سرمایه‌دار رنج می‌کنند که ایرانی. اما اگر در آنجا فرصتهایی برای صدای دیگر هم ایجاد شده که در اینجا نیست، این به دلیل آن است که آنها پروسه‌ای را گذرانند؛ پروسه‌ای که ما هنوز نگذرانده‌ایم، آنها تحمل دیگران را تمرین کردند. تمرین دموکراسی چیزی نیست که در عرض چند سال به دست آید.

یکی می‌گفت که وضعیت ما درست مثل هفتاد سال پیش یا آغاز دوره بعد از انقلاب صنعتی اروپاست.

من زمانی فیلمی درباره تشکیل فدراسیونها و اتحادیه‌های کارگری در فرانسه و انگلیس که با هم پیوند و ارتباط پیدا کرده بودند می‌دیدم و دیدم چقدر وضعیتشان مشابه همین تشکیلات سیاسی و اجتماعی است که در کشور ما پیش می‌آید. مطمئناً ما باید این پروسه را پشت سر بگذاریم، ممکن است رسانه‌ها و وضعیت جهان باعث بشود

سرمایه گذاری کنم، مثل همان نمونه سونیس که برایتان مثال زدم. در تمام دنیا با گروهی از منتقدان برخورد می‌کنیم که با اثری مخالفت می‌کنند یا اصلاً نقد شخصیت می‌کنند تا نقد اثر. در تمام دنیا هر مؤسسه‌ای برای خودش یک «سیاست‌سردبیری» دارد که براساس آن حرکت می‌کند. اما مشکل جامعه ما این است که امکان انتشار صدای دیگر را نداریم. این را من به حساب وضعیت تاریخی زمان خودمان می‌گذارم. ما باید این پروسه را طی بکنیم. اگر تصویرگری مادر کانون قبلاً خوب بوده، اگر در یک دوره‌ای توانستیم یک نمایشگاه تصویرگری برگزار کنیم و توانستیم بر این مبنا تصویرهای چنان خوبی را به جامعه عرضه کنیم که قابل رقابت در سطح بین‌المللی باشد و بچه‌های خودمان لذت ببرند (این نوع کارها دو فایده دارد، اما بعضی وقتها بچه‌های خودمان از آنها لذت نمی‌برند بلکه قابل رقابت اند). پس می‌بینیم باز همان سیاست‌گذاریهای کلانی بوده که چنین نتیجه‌ای را به بار آورده و این موفقیت باز هم قابل تجربه است و چون قبلاً تجربه‌اش را داشته‌ایم، رسیدن به آن راحت است.

نکته مهم در این‌باره، ساخت افکار عمومی است. این افکار عمومی است که تجربه می‌کند آرم کانون دیگر استانداردن نیست، اما باز هم به دنبال آن می‌رود.

برای اینکه این جمعیت انبوه، از آن کتابهای خر رنگ کس معمولی دست بردارد و آن بیست و سومین نیاز ما در کشور - کتاب - تأمین شود و خریدار لاقبل به اندازه خرید سیب‌زمینی دقت بکند که درست کتاب بخرد، به این نیاز داریم که سطح نقد و قدرت انتخاب در جامعه بالا برود.

حالت متوسط و معمولی الان، شرایطی نیست که من دوست داشته باشم. من واقعاً دلم می‌خواهد که همیزی در وزارت ارشاد نباشد و مهر استاندارد به وجود آید.

اما در حالتی مثل وضع الان، نویسنده می‌تواند هر چیزی را که می‌خواهد بگوید، مخصوصاً در حیطه کودکان و نوجوانان که سیاست آنچنان نقشی در آن ندارد و سیاستمداران آنچنان بچه‌ها را به بازی نمی‌گیرند، چه رسد به اینکه دغدغه این را داشته باشد که چه اتفاقی برای آنها می‌افتد.

این یک سوی قضیه است. یک سوی دیگر قضیه آن است که با شما گفتم، چرا ما اثر ماندگاری به وجود نمی‌آوریم که مرزها را بشکند؟

من با یک نویسنده که ظاهراً خیلی متفاوت با خودم بود، برخورد کردم. گفتم، ایرانی هستم. به من گفت که من شریعتی را خوانده‌ام. مطهری را خوانده‌ام. خانم کلهر که اخیراً به ژاپن رفته بودند هم عین این جمله را از یک نویسنده دیگر در ژاپن شنیده‌اند. مطهری و شریعتی به نیازی پاسخ دادند که می‌تواند نیاز جهانی باشد و صدایشان رفت. حتی در زمانی که می‌خواستند کسی صدای آنها را نشود، صدایشان به آن سوی مرزها رفت. اگر ما نتوانیم چیزی را تولید کنیم که دیوارهای آتش را بشکند و به آن طرف برود و پیامش را به دیگران هم برساند و اثرمان به صورت یک کار مقدس در تمام خانه‌ها وجود نداشته باشد، یک دلیلش آن است که ما در این رشته خیلی جوان هستیم. مگر تجربه ما در فانتزی چقدر است؟

به یک معنا ادبیات کودکان ما ریشه (نمی‌دانم) سه هزار سال در اوستا دارد، یا حداقل تا آنجا که بنده تحقیق کرده‌ام با گسترش مجدد زبان فارسی بعد از استیلای اعراب بر ایران شعر کودکان هم پدید آمد، از طرف دیگر شعر کودکان ما بسیار جوان است و این جوانی‌اش باعث شده که بسیار تغییر شکل بدهد. در ملاقاتی با آقای «محمود کیانوش» که حق زیادی بر شعر کودکان ما دارند در لندن، از اینکه این توان، ناتوان شده و از اینکه نمی‌نویسد، دلم گرفت. گفتم چرا شعر نمی‌کوی؟ در هر صورت من در ایران این قدرت را دارم که تو

حتی کتاب می‌نویسند. به تعداد ناشران مملکت ما نمی‌رسد. لذا اگر چیزی پدید بیاید، این ناشر نمی‌خواهد ولی آن یکی ناشر می‌خواهد. به هر حال زمینه‌های بروز آن اثر خلاقه در جامعه پدید می‌آید. فقط ممکن است تأسف بخوریم که اگر کار با مهر فلان مؤسسه چاپ می‌شد، می‌توانست سه هزار یا پنج هزار تیراژ داشته باشد.

اگر هنرمند باشیم، ممیزی رسمی هم نمی‌تواند جلو ما را بگیرد، کما اینکه تاریخ دوره شاهنشاهی نشان می‌دهد (اتفاقاً در آن دوره خیلی از کارشناسان را به کار می‌گرفتند تا ممیزی بکنند) نتوانسته‌اند جلو حرف را در حیطه ادبیات بزرگسالان که فهم آن راحت‌تر بود بگیرند تا چه رسد به که دکان.

سیدآبادی: من با توجه به صحبت‌هایی که شد، این‌طور می‌توانم نتیجه بگیرم که...

رحماندوست: لطفاً حرف خودت را بزن. نتیجه گیری نکن.

سیدآبادی: به این نکته رسیدیم که اصلاً مسئله ما در حوزه کتاب کودک مسئله ممیزی نیست. یعنی مسائل دیگر مهتم‌تر از این هستند. یعنی حداقل اولویتهای اول، دوم، سوم یا چهارم ما ممیزی نیست. ولی با این حال من فکر می‌کنم که در صحبت‌های دوستان، نقدهایی نسبت به این ممیزی موجود باشد. به هر حال ممیزی موجود در مقابله با برخی از عواملی که برای ادبیات کودک خطرناکند، ممیزی کارآمدی نیست، اما برای مقابله با عواملی که اصلاً در ادبیات کودک وجود ندارند و مشکل نیستند، کارآمد است. ممیزی دولتی در واقع یک ممیزی سیاسی و امنیتی یا حداقل اخلاقی است، در حالی که در حوزه کتاب کودک و جوان اصلاً این اتفاق نمی‌افتد که بخواهیم ناشری را ممیزی اخلاقی کنیم یا کتابش را ممیزی سیاسی کنیم. اگر هم چنین موردی باشد، به تعداد انگشتان دست است. با این اوصاف من فکر می‌کنم که یک ایراد

هر چه بکویی چاپ کنم. ان قدر ایشان را تشویق کردم که وقتی امدم ایران، چهار تا شعر برایم فرستاد.

وقتی شعرها را بردیم در جلسه شاعرانه‌ای که هفته‌ای یک بار تشکیل می‌دهیم و خواندیم، دیدیم قابل چاپ نیستند. نه اینکه حرف سیاسی یا مثلاً خارج از حیطه ممیزی باشد، بلکه تطور شعر کودک در همان سالهای (آن موقع پانزده سال می‌شد که ایشان در ایران نبود) آن قدر زیاد بود که آن شعرها دیگر عقب افتاده شده بود. من به خاطر احترام به ایشان این شعرها را این طرف و آن طرف چاپ کردم ولی خیلی متأسف بودم که ایشان نیامده‌اند پایه پای بچه‌ها پیش بروند. به همین دلیل وقتی در میان دوستان و همصداهای خودم کسانی پیدا می‌شوند که فکر می‌کنند حافظ زمانه شعر کودک هستند، کوششان را می‌پیچانم و می‌گویم اگر صد سال بعد، تاریخ ادبیات کودکان ایران را نوشتند و در آن آمد که کسی به نام مصطفی رحماندوست بوده و این بیت از اوست، و یک بیت از شعرهای من را توانستند پیدا بکنند که قابل درج در تاریخ ادبیات باشد، من رسالت زمان خودم را، به نظر خودم، انجام داده‌ام.

اما آیا باید انکشت حسرت به دندان بگزم که چرا ما نمی‌توانیم این چیزها را به وجود بیاوریم یا نه؟ دیگر اینکه چرا می‌گویید نه؟ زمینه‌های خلق چنین آثاری نباید محدود بشود، و اتفاقاً ممیزی رسمی مملکت ما، به خصوص در حیطه ادبیات کودکان و نوجوانان نمی‌تواند جلو چنین پدیده‌هایی را بگیرد. ممکن است کتاب را کانون چاپ نکند، اما در هر صورت صد و پنجاه و هفت ناشر فعال برای بچه‌ها هستند. اخیراً که نویسندگان فعال در حیطه ادبیات کودکان و نوجوانان را عضوگیری کردیم حدود صد و ده نفر عضو شدند. اگر فکر کنیم که سی یا چهل نفر عضو نشده باشند، تعداد نویسندگان، نویسندگانی که

جدی در ممیزی موجود این باشد که ممیزی موجود در مقابل خطرانی که ادبیات کودکان و نوجوانان را تهدید می‌کنند، کارآمد نیست.

اما آقای محمدی در مورد ممیزی «نظارت نخبگان» مثالی از آمریکا آوردند. من فکر می‌کنم که «انجمن کتابداران آمریکا» اصلاً یک نهاد نخبه‌گرایانه نیست و نظارتی که اعمال می‌کند ممیزی نخبگان نیست، بلکه نظارت نهادهای مدنی است که من خودم هم معتقدم نظارت نهادهای مدنی، درست‌ترین نظارت است و با ممیزی نخبگان فرق دارد. به این دلیل که نهادهای مدنی در واقع نماینده مردم هستند، در حالی که نخبگان همیشه نماینده مردم نیستند. نخبگان می‌توانند نماینده مردم باشند و می‌توانند نباشند. دولت می‌تواند نخبگانی را انتخاب کند که نخبه باشند، مثلاً بگوید آقای رحماندوست، آقای محمدی، آقای ایکس، آقای ایگرگ، این پنج نفر که در ادبیات کودک نخبه‌اند بیایند عضو هیئت نظارت بر کتابهای کودکان و نوجوانان باشند و نظارت بکنند. کسی هم شکمی ندارد که اینها از نخبگان هستند، اما در نهایت این نظارت هم یک نظارت دولتی است. من فکر می‌کنم نظارت خوب، نظارتی است که از طرف نهادهای مدنی اعمال بشود، حالا انجمن کتابداران که آقای محمدی فرمودند باشد یا همین انجمن نویسندگان کودک و نوجوان خودمان یا انجمن حامیان حقوق کودک در ایران، به هر حال چنین نظارتی هم نباید جلو چاپ هر اثری، حتی اثر بد را بگیرد!

مثلاً انجمن نویسندگان کودکان و نوجوان نباید این حق را داشته باشد که جلو چاپ اثری را بگیرد، ولی این حق را داشته باشد که آثار خوب را منتشر و همان مهر استandarی را که شما می‌فرمایید، بر آنها اعمال کند. من فکر می‌کنم که با جلوگیری از انتشار آثار، حتی اگر اثری بد باشد کار درست نمی‌شود. منتها باید شرایطی را به

وجود آورد که آثار خوب بتوانند با آنها رقابت بکنند و آنها را از میدان بیرون برانند و این هم با جلوگیری، اصلاً محقق نمی‌شود.

محمدی: شاید گاهی در شکل بحث یا مفاهیم، با هم اختلاف نظر داشته باشیم، ولی در کلیت آن، موضوع این‌طور نیست. نظر شما این است که انجمن کتابداران کودک آمریکا، نخبه‌ای در یک نهاد مدنی است. اصلاً نخبگان در نهادهای مدنی جای می‌گیرند و سعی می‌کنند نهادهای مدنی را شکل بدهند. آن‌طور که آقای رحماندوست مطرح کردند همه این حرفها درست است ولی من خودم هیچ‌وقت با وزارت ارشاد مسئله‌ای نداشته‌ام. در نوزده یا بیست کتابی که چاپ کرده‌ام، یک مشکل داشتم که آن اسم کتاب بود: «وحشتناکترین حیوان دنیا» آقای «بهمن‌پور» من را صدا کرد و گفت که منظورت از این حرف چیست. یعنی می‌گوید «وحشتناکترین حیوان دنیا» انسان است؟ من همان‌جا توضیح دادم که بابا منظورم هر انسانی نیست، بلکه انسانی است که بمب‌اتمی روی سر این و آن می‌اندازد، تمام شد و رفت. یعنی در سابقه کار من در وزارت ارشاد، یک‌دینار ده دقیقه‌ای بود و همین ولی از آن طرف می‌بینیم که در جاهای دیگر، بعضی از مدیریتهای یا بعضی از گرایشها، گاهی برای آدمی مثل من که مستقل کار می‌کنم، مسئله دست اول هستند. من برای اینکه کیفیت کارم لطمه نخورد، کارهای تصویری‌ام را کنار گذاشتم و گفتم شاید روزی مدیریت کانون عوض بشود یا تغییر نکرش بدهد. آن وقت من می‌توانم کارم را به کانون ببرم و از طریق کانون آن را در تمام ایران منتشر کنم. اما حالا بعد از این همه کار دیگر واقعاً نمی‌گویم که این کتاب را حتماً باید چاپ کنم، هیچ نیازی هم ندارم، پیش این ناشر یا آن ناشر هم نمی‌روم، بلکه می‌گویم که ما باید در چند نهاد بتوانیم ادبیات کودکان را جلو ببریم. یکی از این نهادها همین انجمن صنفی در حال تشکیل است. در

صورتی است که آدم احساس می‌کند حیوان برتر از انسان است. در حالی که در افسانه‌ها این جانور می‌تواند شکلی یا تمثیلی از انسان باشد. مشکل واقعی ما ممیزی غیررسمی است که... ولی به طور کلی مشکل ادبیات کودکان را محدود به این نمی‌دانم. آقای رحماندوست گفتند که ما نباید انتظار داشته باشیم فانتزی‌هایی را در این سطح ارائه بدهیم. نظر من هم اصلاً این نیست. چون شاید سابقه فانتزی‌نویسی ما فقط ده سال باشد، ولی من با چشم خود می‌بینم که نویسنده یک بار کارش را می‌نویسد و به سرعت آن را می‌برد

چنین نهادهایی باید راجع به این مسائل بحث کرد و خط داد و در ضمن به نهادهایی مثل کانون اعتراض کرد که با تغییر مدیریت، تغییر سیاست می‌دهند. در حالی که همیشه افتخار یک سازمان این است که با تغییر مدیریت آن، سیاستهای کلان مؤسسه تغییر نکند. یادم می‌آید که چاپ کتاب ماهی سیاه کوچولو در آخرین روزهای کار آقای «زرین» تصویب شده بود، اما اینها که آمدند نه تنها ماهی سیاه کوچولو را ممیزی کردند و کنار گذاشتند، بلکه خیلی از کارهای دیگر مثلاً یکی از کارهای خود من را که انجا بود کنار گذاشتند و گفتند این کار شما به

محمدی: من به عنوان تجربه خودم هیچ وقت با وزارت ارشاد (ممیزی رسمی) مسئله‌ای نداشته‌ام؛ ولی گاهی در جاهای دیگر بعضی از مدیرتها و گرایشها برای آدمی مثل من که مستقل کار می‌کنم، مسئله دست اول هستند.



و بعد از آن هم بی‌سیاستی‌هایی را در عرصه تصویرگری دیدیم که امروز نتیجه‌شان را می‌بینیم.

به طور کلی ما در صحنه ادبیات کودکان و نوجوانان غیر از ممیزی مشکل دیگری داریم. اما به عنوان آخرین کلام برای من فرقی ندارد که این ممیزی باشد یا نباشد.

ما در یک دوره گذار تاریخی هستیم و من فکر

می‌دهد به ناشر. اینها واقعا به حیات ادبی کودکان ما لطمه می‌زنند. از آن طرف می‌بینم که در کانون دوره‌های بسیار فعال و شکوفایی داشته‌ایم. آقای رحماندوست به مسئله نمایشگاههای تصویرگری اشاره کردند که سه تایی آن را داشتیم و چقدر برپایی آنها بر کیفیت کار تصویرگری تأثیر گذاشت، ولی بعداً خیلی راحت گفتند که برای صرفه‌جویی مالی دیگر این نمایشگاهها نباشند

می‌کنم که در این دوره گذار، همه مردم پوست می‌اندازند و نگرش آنها عوض می‌شود. ما حدود صد سال است که در نوعی گسیختگی فرهنگی بین سنت و تجدّد به سر می‌بریم و در این صد و چند سال هنوز نتوانسته‌ایم با بعضی مفاهیم و با بعضی از مقولات اجتماعی مثل آزادی یا سانسور و غیره کنار بیاییم. یعنی نتوانستیم آن را درک کنیم چون در جامعه ما موجودی مثل آزادی هیچ وقت ملموس نبوده است. مسئله ممیزی هم در این دوره گذار تاریخی حل خواهد شد، و همین‌طور مسائل دیگر، چون من احساس می‌کنم که نیاز جامعه امروز ما، از همین مقولات است؛ مقولاتی مثل آزادی و مثل راه حل مسئله ممیزی که به طبع در همان دید کلان، یعنی وجود آزادی پیدا می‌شود. سیدآبادی: من فقط یک توضیح کوتاه در باره این بحث دارم. تعریفی که در آغاز بحث آوردم و اینکه گفتیم مسئله اول نویسندگان ممیزی نیست.

بر همین اساس و با توجه به مشکلاتی بود که شما به آنها اشاره کردید. این دقیقاً مشکل همه نویسندگان است، حالا یک نویسنده با کارتون مسئله دارد، یک نویسنده با یک جای دیگر، شاید مسئله آنها درجه اول باشد. در مورد آن انجمنهایی که به آنها اشاره کردیم نیز من فکر می‌کنم تفاوت آنها این باشد که مثلاً در انجمن کتابداران آمریکا، نخبگان وجود دارند، ولی مبنای مشروعیت آنها نخبه بودنشان نیست. آنها مشروعیت خود را از کتابدار بودنشان و از جامعه کتابداران می‌گیرند، نه از یک عده کتابدار نخبه. به نظر من انجمن نویسندگان کودکان و نوجوانان در ایران نیز دقیقاً همین است و همین کارکرد را می‌تواند داشته باشد و به نوعی نظارت سالم بر کتابهای کودکان و نوجوانان بپردازد.

